

طلوع خونین نظم نوین جهانی جنگ آمریکا در خاورمیانه منصور حکمت



کارنوال خودفریبی و خودپرستی قومی اروپایی - آمریکایی بیپوندم بیانیید در شوق و نوق کونکانه "مخبرین بیطرفا" و مفسرین تلویزیونی "متخصص"مان، در بازیهای جنگی کامپیوتری جدیدشان در عالم واقعی، سهیم شویم یا شاید هم نه بجای این بهتر است خود را از مفروضات و توجیهاتشان خلاص کنیم و به مسائل واقعی این جنگ توجه کنیم این جنگ بر سر ←

معاشرتشان محکمه شوند به چه تعداد قاضی و سالن دادگاه نیاز بود. تصور کنید که اقدام برای رام کردن همه ابرقدرت های دست به ماشه در سطح جهانی و منطقه ای محیط زیست را با چه خطرات عظیمی روبرو می کرد. و بالاخره هزینه مالی اینها را در نظر بگیرید. هیچ ژاپن و عربستان سعودی ای نمی توانست آنقدر پول رو کنند. واقعا کابوسی می شد. همینطور که هست خوب است، امن تر است. بیانیید به

انبار شده است به چند فقره پرواز جنگنده ها و بمب افکن ها و شلیک چند موشک کروز نیاز می داشت. فکر کنید اگر واقعا بنا بود از کنترل انحصاری نه فقط بر نفت، بلکه همچنین بر گندم، تکنولوژی، اطلاعات، دارو و غیره جلوگیری کنیم چه جنگهایی می بایست برپا شود. اگر بنا بود همه دیکتاتورهای محاصره شوند چه تعداد کشتی لازم می شد. اگر بنا بود همه جاینگاران جنگی، مستقل از نژاد و عقیده و ملیت و آداب

بمب می بایست بدلیل اشغال سرزمینهای فلسطینی و رفتار ضد انسانی با مردم فلسطین روی اسرائیل ریخته می شد، یا روی آفریقای جنوبی، بخاطر امتناعش از برسمیت شناختن هویت انسانی اکثریت سلکین اش، یا روی خود آمریکا، برای چندین دهه از عاب بی وقفه بشریت. تصور کنید که از کار انداختن سلاحهای نابودی جمعی که در آمریکا، شوروی، چین، فرانسه، انگلستان، اسرائیل و هر کشوری که وسعش می رسد

کارگر امروز شماره ۱۰، بهمن ۶۹
با آنچه در خلیج می گذرد و با روایتی که رسانه ها از آن بدست می دهند الحق که باید از اینکه ندیای امروز ندیای دورویی، اخلاقیات دلخواهی و معیارهای دوگانه است شکرگزار باشیم. تصور کنید اگر بنا بود همه قطعه های سازمان ملل با همین درجه عزم و قاطعیت به اجرا در آیند چه آشوبی بپا می شد. تجسم کنید که فقط برای نمونه چند هزارتن

اول مه و کارگران سوسیالیست! مظفر محمدی

دالانهای نوکران سرمایه و یا در حوزه های علمیه تعیین شود. طبقه کارگر باید سرنوشت بشر را تعیین کند، اگر اینطوری نگاه کنیم اول مه خیلی فراتر از یک روز و یک مراسم و یک بزرگداشت است. همچنین اول مه روزی نیست که مشکلات طبقه کارگر را حل کند یا کارگران را به خواسته های اقتصادی شان برساند. با این تصور اگر بخواهیم به مراسم ماه مه برویم باید برویم آنجا و شرح ببنخنی هایمان را بر شمریم. چقدر زندانی دادیم، چقدر خانواده ها متلاشی شدند، چقدر حقوق معوقه دارند چقدر کارگر اخراج شد و غیره. اما روز جهانی کارگر اینطوری نیست. اول مه روزی است که در طبقه کارگر یک مملکت حال در

هر مراسم و تجلیل و بزرگداشت دیگر. عده ای جمع میشوند و بر مراسمی برگزار میکنند و بر میگردند خانه هایشان. منتهی روز جهانی کارگر علاوه بر اهمیت تاریخی اش و علاوه بر اینکه امری جهانی است و تمام طبقه کارگر در یک روز می خواهند نمایش قدرت بدهد. اما به خاطر موقعیت و شرایطی که امروز و در آستانه اول مه امسال، بشر و طبقه کارگر در آن زندگی میکند، اهمیت ویژه ای دارد. اگر اول مه را اینطور نگاه کنیم، اگر کارگر بیاید و بگوید سرنوشت بشر را عده ای دیگر دارند تعیین میکنند، بگوید کارگر برده نیست. کارگر صاحب جامعه است و دیگر نمیخواهد سرنوشت جامعه را بوش و پنتاگون و بلر و در

روز جهانی کارگر را میشود از زوایای گوناگون نگاه کرد. اما مسئله اینست که کارگر روز جهانی کارگر را چگونه ببیند. آیا این را مثل یک مراسم، مثل یک اعتصاب ببیند؟ آن را گوشه ای و در ادامه مبارزه اقتصادی دیروزش ببیند، میخواهد خواسته هایی را مطرح کند؟ میخواهد خود را متحد کند؟ چطور این را نگاه میکند. اگر قرار است کارگران یا رهبران و فعالین کارگری با هم بنشینند و تصمیم بگیرند بالاخره باید اول دید که اول مه را چگونه ببینند. اما مه ظاهرًا یک روز است. اما اگر این روز را مثل یک مراسم، یک روز بزرگداشت و از این قبیل نگاه کنیم، خوب ساده میگردد. مثل

نقطه فریب! جنگ و تبلیغات "غیرجنگی" ایرج فرزاد iraj.farzad@gmail.com

دستیابی رژیم صدام به سلاح کشتار جمعی خود بخشی از نقشه جنگی بود که پیش بردند. پس از آن نولت پریزینت بوش و همین خاتم رایس که مستقیما مسئولیت پیش بردن کمپین سیاسی را بر عهده داشتند، نیازی ندیدند که برای نقش گمراه کننده و فریبنده کمپین سیاسی هیچ توضیحی بدهند. حتی آنگاه که نولت بوش و مشاورین اش از جانب برخی نمایندگان و سناتورهای کنگره آمریکا مورد سوال قرار گرفتند که توضیحی بر دروغ بزرگ تلاش رژیم صدام برای دستیابی به سلاح کشتار جمعی ارائه دهند، خیلی ساده شانه صافه ۴

قبل از اینکه نیروهای ارتش آمریکا با بمبهای "باتکر" و انواع دیگر سلاحهای مدرن و مخرب بغداد را به ویرانه ای تبدیل کنند و تمامی مراکز و سلسله اعصاب نظامی و اداری و اقتصادی عراق را فلج کنند، یک کمپین "سیاسی" و "غیرجنگی" در جریان بود. نقشه و پلان پنتاگون و سیا از منتها قبل همان بود که اجرا کردند، اما رو به افکار عمومی جهان، رو به مردم آمریکا و رو به خود مردم عراق چنان وانمود کردند که مساله حول دستیابی رژیم صدام به سلاح کشتار جمعی دور میزند. معلوم شد که "کمپین سیاسی" جلوگیری از



زنده باد اول مه ،
روز جهانی کارگر!



گروه های گارد آزادی را تشکیل
دهید!
به گارد آزادی بپیوندید!



آزادی، برابری، حکومت کارگری!

مؤکراسی و دیکتاتوری نیست. کشتن و معلول کردن هزاران تن از مردم عراق و خراب کردن خانه و مدرسه و کارخانه‌شان بر سرشان برآستی روش مهوعی برای نجات آنها از ستم سیاسی است. این جنگ ربطی به جلوگیری از محروم شدن غرب از نفت ندارد. تملک نفت باز هم بیشتر برای کسی که قصد فروش آن را نداشته باشد بیمعناست. این جنگ بر سر حراست از قوانین بین‌المللی نیست. با علم به پیشینه خود این مجریان قانون، از هیروشیما و ویتنام تا گرانا و نیکاراگوئه، چنین ادعایی را نمی‌توان جدی گرفت. اینها معضلات واقعی این جنگ نیستند. اینها درست همانند که هستند: تبلیغات جنگی. سرخ‌های کلیدی برای درک علل واقعی این درگیری را باید در اشارات بظاهر بی‌آزار جرج بوش به یک "نظم نوین جهانی" و خواست پذیرفته نشده صدام حسین مبنی بر ایجاد "پیوند" (میان عاقبت کویت با حل مساله فلسطین) جستجو کرد.

نظم نوین جهانی

درگیری امروز در خلیج صرفاً یکی از جلوه‌های تضادها و ابهامات موجود در مناسبات بین‌المللی پس از جنگ سرد است. با سقوط بلوک شوروری در نیمه دوم دهه هشتاد، ساختار پیشین قدرت در سطح بین‌المللی نیز، که بر تقابل نظامی، سیاسی و بدرجه کمتری اقتصادی، دو بلوک غرب و شرق مبتنی بود، فرو ریخت. در حالی که رسانه‌های جمعی و مفسرین سیاسی در غرب آنچه را که سقوط کمونیسم می‌نامیدند جشن می‌گرفتند و آینده‌ای مشحون از صلح و صفا تحت سلطه بلامنزاع بازار پر افتخار را وعده می‌دادند، برای هر ناظر هوشیار مسلم بود که دنیای پس از جنگ سرد مملو از تقابل‌ها و تنش‌های جدی اقتصادی، سیاسی و اپیدمیولوژیکی خواهد بود. تفسیرهای سیاسی در غرب معمولاً به مسائلی نظیر وضعیت بی‌ثبات و متحور و شوروری و اروپای شرقی، شکوف "شمال و جنوب"، محیط زیست، کشمکشهای منطقه‌ای و نظایر آنها خیره می‌شوند - مسائلی که ظاهراً در خارج مرزهای غرب "متمدن" و "دموکراتیک" ریشه دارند. اینها قطعاً بخشی از معضلات دهه ۹۰ را تشکیل می‌دهند. اما مصاف اصلی، و معضل محوری در هر کوششی برای شکل دادن به یک "نظم نوین"، در خود غرب نهفته

است. سقوط شرق همچنین مترداف با زوال غرب بعنوان قطب مقابل آن است. یعنی زوال آن موجودیت اقتصادی، سیاسی، نظامی و اپیدمیولوژیکی که برای محاصره و شکست بلوک شوروری پس از جنگ نوم جهانی حدادی شده بود. غرب، چه بعنوان یک مفهوم و چه بعنوان یک واقعیت اقتصادی - سیاسی، بر مبنای هژمونی و یا به اصطلاح "نقش رهبری" ایالات متحده بنا شده بود. حفظ این نقش، و یا حتی گسترش آن، در دنیای متحول سیاست پس از جنگ سرد، چکیده دورنمای آمریکا برای "نظم نوین جهانی" است. تا قبل از بحران اخیر در خاورمیانه بنظر می‌رسید که چنین دورنمایی فاقد محمل عملی برای تحقق خویش است. عروج ژاپن و آلمان غربی بعنوان قدرتهای عظیم اقتصادی، حرکت بسوی وحدت اروپا و تحقق عملی وحدت بو آلمان، چرخش سیاسی در کشورهای اروپای شرقی به نفع راست طرفدار بازار، و بالاخره گشوده شدن اقتصادی و سیاسی خود شوروری بروی غرب، غرب قسیم را از هر لحاظ تخریب و تضعیف کرده بودند. فقط نقش رهبری آمریکا، بلکه خود نهادهایی که محمل و ضامن هژمونی آمریکا بودند، نظیر ناتو، هر دم زانتر و بیخاصیت‌تر بنظر می‌رسیدند. کل سیاست خارجی آمریکا جهت و تمرکز خود را از دست داده بود. حتی برخی از سر سخت‌ترین سلحشوران جنگ سرد در راست افراطی سیاست آمریکا به مدافعین انزو و طالبی تبدیل شده بودند. بحران خلیج به تولد آمریکا امکان داد تا برای معکوس کردن این روندها وارد عمل شود. جرج بوش در سخنرانی اخیر خود در اجتماع خیرگزاران مذهبی نیات آمریکا در جنگ را با شفافیت حیرت‌انگیزی بیان کرد. بگفته بوش، هدف از این جنگ "اعاده رهبری" و "قابل‌اتکاء بودن" آمریکاست. وقتی این هدف متحقق شود، آنگاه مسائل بین‌المللی نظیر مساله فلسطین می‌تواند در سایه "نقش رهبری کننده آمریکا" حل و فصل شود. آمریکا به فرصتی که اشغال کویت توسط عراق ایجاد کرده بود چنگ انداخت تا خود را بعنوان یک ابرقدرت مجدداً به کرسی بنشاند. به کمک کمپین عظیمی از تبلیغ و تحریک که توسط ژورنالیسم نوکر و مجهز در غرب، که خود محصول بی‌تفاوتی سیاسی

توده‌های دهه هشتاد است، به پیش برده شد، یک شبیه یک "امپراطوری شر" جدید ساخته شد. یک کشور جهان‌سومی با جمعیتی کمتر از ۱۷ میلیون، مقروض و تماماً وابسته به صدور نفت به غرب و فرسوده از جنگ هشت ساله با کشور همسایه‌اش ایران، یک خطر تهدید کننده جهانی تصویر شد. یک مساله منطقه‌ای که تحت شرایط دیگری با فشارها و مانورهای سیاسی و دیپلماتیک پاسخ می‌گرفت، تا حد یک کارزار مرگ و زندگی برای "جهان متمدن" بزرگ جلوه داده شد. اروپای قاره با تزلزل به خط شد. هلموت کوهل و میتران، چهره‌های یک اروپای بورژوازی متحد و مدعی، توسط بوش و بیگر، سببهای قدرت فائقه آمریکا، به حاشیه رانده شدند. غول ژاپن به یک صنودنار مطیع تنزل داده شد. حیاتی بودن "نقش رهبری کننده" آمریکا در نظم سرمایه‌دارانه جدید جهان به اروپا یادآوری شد. در حالی که عراق صحنه جنگ است، مسائل محوری‌ای که باید از طریق این جنگ حل و فصل شود در درجه اول در غرب نهفته است. نمایش قدرت و "رهبری" آمریکا در منطقه قرار است ضامن حفظ موقعیت برتر این کشور در مقابل متحدین و رقیبانش در غرب پس از جنگ سرد باشد - عاملی که در عین حال پیش شرط تفوق جهانی آمریکا نیز هست. اما تلاش آمریکا خلاف منطق سرمایه‌داری امروز عمل می‌کند که تجدید نظری اساسی در موازنه قدیم و شکل‌گیری آرایش اقتصادی و سیاسی بورژوازی جدیدی را ایجاد می‌کند. ماهیت شکننده "اتحافا" امروز در مقایسه با همبستگی درونی‌ای که اتحاد غرب دهه‌ها سال در مقابله با بلوک شرق از خود نشان داد محدودیت‌های تاریخی تلاش آمریکا را تاکید می‌کند.

فلسطین و کویت: پیوند

در سنگرهای مقابل، نه عراق بعنوان یک کشور یارژیم سیاسی، بلکه ناسیونالیسم عرب بعنوان یک نیروی منطقه‌ای را می‌یابیم - حریف دیگری در کشمکش برای شکل دادن به نظم جدید. این ناسیونالیسم خلق‌گرایانه و ضداستعماری قدیم نیست، بلکه پرچم بورژوازی عرب پس از اوپیک است. مبارزه جویی این ناسیونالیسم از استیصال فقرای عرب یا مصائب مردم فلسطین مایه نمی‌گیرد، بلکه حاصل

امکانات مادی‌ای است که بر روی دولتهای بورژوازی عرب برای بهبود موقعیت‌شان در اقتصاد جهانی و ساختار منطقه‌ای و بین‌المللی قدرت گشوده شده است. تقابل و موازنه قدیم بین شرق و غرب منتها چنین انتظاراتی را عقیم گذاشته بود. نفوذ غرب در خاورمیانه بر اسرائیل و ایران، بعنوان ستون‌های سیاست محاصره شوروری، متکی بود. حتی دولتهای عربی طرفدار غرب، اردن، عربستان سعودی و بعدها مصر، قادر به برقراری چنان پیوند اقتصادی و سیاسی فشرده‌ای با غرب که اسرائیل و ایران زمان شاه از آن بهره‌مند بودند و شرط ضروری توسعه سرمایه‌داری و پیشرفت تکنولوژیکی محسوب می‌شد نبودند. بعلاوه منتها قبل از سقوط نهایی بلوک شرق دیگر روشن شده بود که این بلوک از ارائه هرگونه چهارچوبی برای رشد اقتصادی در کشورهای منطقه نفوذ خود ناتوان است. اما مادام که ملاحظات وسیع‌تر جهانی غرب را به اسرائیل گره می‌زد، اینکه کشورهای عربی، با جمعیتی ۵۰ برابر اسرائیل و منابع وسیع اقتصادی، نفت و نیروی کار، در صحنه سیاست بین‌المللی و اقتصاد جهانی نفوذی بهمان درجه موثر بدست بیآورند ممکن نبود. و اینجا پیوند غیر قابل انکار جنگ اخیر با مساله فلسطین آشکار می‌شود. مستقل از اینکه سران عرب سرسوزنی ب فکر مصائب مردم فلسطین هستند یا خیر (که عموماً نیستند)، مساله فلسطین به شاخص برخورد غرب و آمریکا به جهان عرب تبدیل شده است. اسرائیل و مساله فلسطین مانع جوش خوردن اقتصادی و سیاسی کامل جهان عرب با غرب است. بقول عرفات، اعراب می‌خواهند با غرب باشند اما "نه بعنوان برده بلکه بعنوان شریک". مصر کوشید تا از طریق فاصله گرفتن از امریان عربیسم و رسیدن به توافق جدانگانه با اسرائیل به این هدف برسد. این استراتژی شکست خورد. ناسیونالیسم ملیت‌انگیز می‌خواهد با نمایش قدرت به همین هدف برسد. با غرب می‌چنگد تا با شرایط مناسب‌تری به آن ملحق شود. اشغال کویت توسط عراق در بدو امر یک اقدام نظامی سرراست عراق برای رسیدن به اهداف کشوری خویش بود. بهترین سناریو از نظر عراق یک الحاق بی‌سر و صدا و بدون عواقب فوری در

منطقه بود. اما هنگامی که این حرکت با مقاومت شدید غرب روبرو شد، اقدام عقیم مانده عراق بعنوان خنثی به آرمان وسیع‌تر و منطقه‌ای توسط ناسیونالیسم عرب در آغوش گرفته شد. درک اینکه چرا ناسیونالیسم عرب میدان عمل خویش را وسیع‌تر می‌بیند و چرا یک جنگ نابود کننده هنوز می‌تواند یک پیشروی سیاسی محسوب شود دشوار نیست. سقوط بلوک شوروری اهمیت استراتژیکی اسرائیل برای غرب را کاهش داده است. روزی که واقعیات اقتصادی و مردم‌شناسانه منطقه خود را به سیاست غرب تحمیل کنند دور نیست. تغییر جغرافیای سیاسی کهنه جهان، همچنانکه از رویدادهای اروپا، شوروری، یمن و کره پیداست، امر محتوم است. تقسیم بین‌المللی قدرت میان دول بورژوازی ناگزیر باید مورد تجدید نظر قرار بگیرد و قطبهای اقتصادی و سیاسی جدیدی که در نتیجه توسعه تکنولوژی و بین‌المللی شدن سرمایه، خارج از قلمروهای سرمایه‌داری پیشرفته ظهور کرده‌اند را در بر بگیرد. موازنه خشکی که توسط قطب بندی قدیم شرق و غرب ایجاد شده و ابقاء می‌شد در هم شکسته است. نیروهای رو به عروج در سطح منطقه‌ای می‌توانند به اینکه با عمل قاطعانه بر سر نوشت خویش تاثیر بگذارند امیدوارتر باشند. برخی از اهداف ناسیونالیسم ملیت‌انگیز عرب فی‌الحال متحقق شده است. نتیجه نظامی جنگ هرچه باشد، تغییرات فاحشی در منطقه به ضرر اسرائیل هم اکنون در جریان است. ادامه روند فعلی بهبود مناسبات آمریکا و اسرائیل، که تحویل پول و موشک به اسرائیل نشانه آن است، در آینده دشوار بنظر می‌رسد. با پایان جنگ فشار غرب، و یابهرحال اروپا، بر اسرائیل شدت خواهد گرفت. ناسیونالیسم عرب تا همینجا توانسته است برسمیت شناسی وزنه اقتصادی و سیاسی جهان عرب را به غرب تحمیل کند. تا همینجا غرب خود را به سازشهایی بر سر مساله فلسطین متعهد کرده است که تا دیروز سابقه نداشت. بعلاوه فواید جنبی‌ای هم وجود داشته است. در خاورمیانه ناسیونالیسم ابتکار عمل را از پان اسلامیزم باز پس گرفت. اسلام به نقش درجه دوم خود در سیاست جهان عرب، بعنوان یک ابزار

اساس سوسیالیسم انسان است. سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است

اول مه ... از ص ۱

سطح جهانی اش بجای خود، میاید و میگوید من بعنوان طبقه کارگر با این سیستم تبعیض و نابرابری و این سرمایه داری و جنگهایش و با استثمار و سرکوب و نظام برده داری و تحمیل فقر و گرسنگی و اعتیاد و فحشایش و با همه این بلاهایی که سر مردم آورده و میاورند مخالفم این سرنوشت بشر نیست و نباید باشد. سرنوشت بشر را نباید يك عده مقتخور و جانی و سوجدو ضد انسان تعیین کنند.

این روز، روزی است که باید سرها بسوی طبقه کارگر برگردد. وگرنه اگر کارگران مثل روزهای دیگر بشینند و سر توی سر هم کنند و شرح بدبختیهایشان را بدهند خوب این دیگر ربطی به مردم دیگر و به جوان و زن و کارمند و به دانشگاه و محله و غیره ندارد. باید توجه کل جامعه را به خودش جلب کند. مردم بگویند ببینیم کارگران امروز چه میگویند؟ طبقه کارگر در مورد جنگ نظرش چیست در منطقه؟ در مورد مساله هسته ای چه نظری دارد؟ در مورد این اتفاقاتی که در دنیا میافتد نظرش چیست؟ در مورد فوری ترین مسائل جاری نظرش چیست؟ در مورد اسلانو و آزادیش چه میگوید و چه میکند... از مسائل مهم جهانی گرفته تا مسائلی که یخه طبقه کارگر و مردم را گرفته است.

اگر این اتفاق بیفتد اول مه در شرایط امروز جایگاه مهمی پیدا خواهد کرد. این برای فردای روز

کارگر پشتوانه عظیمی است. حضور طبقه کارگر، نمایش قدرت طبقه کارگر، ابراز وجود طبقه کارگر در اول ماه مه پشتوانه فرداست. پشتوانه هفته بعد و ماههای بعد است.

میفهمم که اوضاع کنونی مساله را پیچیده تر کرده است. در کشورهایی که بهر حال آزادیهایی هم برسمیت شناخته شده هم اول مه خیلی آیکی شده. يك عده سوسیال دموکرات و اتحالیه های کارگری کارگران را جمع میکنند و يك آقایی میاید و برایشان سخنرانی بی خاصیتی میکند و تمام میشود و میروند خانه هایشان. در ایران هم خانه کارگر و محبوب میگوید صد هزار کارگر را میتوانم جمع کنم یا در گوشه و کنار محافل کارگری مشغولند و کارهایی دارند میکنند. مسئله مهم تدارک اول ماه مه است. میبایست به جای محبوب رهبران کارگران در شرکت نفت، نوب آهن، ماشین سازی و نساجیها و شرکت واحد این حرف را بزنند. و اینها جلو بیفتند و بگویند ما صد هزار کارگر را در خیابانهای تهران جمع میکنیم حتی اگر این کار نشود و تعدادی از فعالین کارگران حتی اگر مجبور شوند در روز جهانی کارگر بروند و توی روی محبوب بگویند تو بیخود میگویی و حرفهای خودش را تو رویش بزنند و حرفهای خوششان را بزنند این امکان پذیر است. حتی آنجایی که مجبورشان میکنند کار کنند که امیوارم اینطور نباشد و تعطیل شود، اگر يك ساعت آنجا حرف کارگر را بزنند و کارگر را

نمایندگی کنند باز يك كار و يك راه دیگر است. بهر حال راههای گوناگونی وجود دارد و ابتکارات زیادی میشود به خرج داد تا کارگران را بسیج کرد و اول مه با شکوهی را برگزار نمود.

اما علاوه بر مشکلات و پیچیدگیهای کار تا هم اکنون اعتصابات و مبارزات کارگری را

فلاکتباری زندگی میگذرانند میگویند ما با چنگ و دندان از سندیکایمان دفاع میکنیم، حقممان را میخواهیم، رهبران باید آزاد شود. این نمونه خوبی است. اگر از این نمونه ها و از این نقاط قدرت را ما بچسبیم من فکر میکنم طبقه کارگر در ایران باید گمهای جدید و مهم دیگری را رو به جلو بردارد.



متأسفانه این موقعیت در ماههای قبل از اول مه درک نشد و در شرایطی که سندیکای شرکت واحد و کارگران مبارزه میکردند طبقه کارگر ایران به میدان نیامد و شرکت واحد را تنها گذاشت. آیا اول ماه مه گمهایی در این زمینه و برای جبران این کمبود برداشته میشود؟ آیا رهبران کارگران میبایست و میگویند ما همطبقه ای هستیم در شرکت واحد را حمایت همه جانبه

رهبران کارگری دارند هدایت میکنند. خیلیها دارند با چنگ و دندان از کارگر و منافعش دفاع میکنند. الان میتوان برای مثال شرکت واحد را يك نمونه از نقطه قدرت طبقه کارگر به حساب آورد. شرکت واحد سندیکا دارد، متشکل است، رهبران خودش را دارد، در مقابل استبداد ایستاده، رهبرش الان در زندان است و حتی کارگرانی که اخراج شده اند و در شرایط

نکردیم و اشتباه کردیم میگویند و میخواهند که همین امروز باید اسلانو آزاد شود؟ میگویند سندیکا باید به رسمیت شناخته شود؟ میگویند خواسته های کارگران شرکت واحد باید بی قید و شرط اجرا شود؟ اگر طبقه کارگر يك سنگر را بگیرد بقیه سنگرها را یکی یکی فتح میکند.

و بالاخره باید توجه جدی داشت که، اگر اول ماه مه برگزار شود و صندا خواست کارگری مطرح شود و خیلی از این حرفها زده شود اگر بحث جنگ در آن نباشد معنی اش این است که طبقه کارگر در يك صحنه مهمی که سرنوشت میلیونها مردم را در خاورمیانه و در جهان دارد رقم میزنند غایب است. طبقه کارگر باید یکی از محورهای بحث امسالش مساله جنگ باشد. کارگران در روز کارگر باید بیاید و بگوید من با جنگ مخالفم، من جلو جنگ را میگیرم، امریکا باید سر جایی خودش بشیند و دست از قلدری و آقابلاسر نیاید بردارد. باید خطب به بوش و دارو بسته اش اعلام کند که تهدیدات جنگی را کنار بگذارد اعلام کند که سرنوشت جامعه ایران را طبقه کارگر و مردم تعیین میکنند. همزمان به احمدی نژاد و دولتش با صراحت اعلام کند که حق ندارد این وضعیت را بهانه کند و فضای جنگی را بر بالای سر مردم نگه داشته و آن را بهانه پیمال کردن حقوق و آزادیهای مردم کند.

یاد سید باقر پیرخضرائیان چهره مبارز و محبوب مردم کوماسی و کلاترزان عزیز و گرامی است

گرامی باد خاطره مبارزه سرشناس سید باقر پیرخضرائیان
کمیته میروان حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست
۱۷ آپریل ۲۰۰۶

نداد در مراسم یادبود باقر پیرخضرائیان مردم زیادی از شهرهای سنج، میروان، منطقه کوماسی و کلاترزان شرکت نموده و یاد سید باقر را گرامی داشتند. کمیته میروان حزب حکمتیست، از دست رفتن این انسان مبارز و این چهره محبوب و دوست داشتنی مردم منطقه کوماسی و کلاترزان را به خانواده محترم او، به بستگان و به رفیق عزیزمان جمال پیرخضرائیان و به تمامی آرزوخواهان تسلیت میگوید

پیرخضرائی از چهرهای سرشناس و مبارز مردم کردستان و جنبش کمونیستی بود. مخالفت و مقاومتی سید باقر در مقابل برنامه های رژیم اسلامی در منطقه کوماسی و کلاترزان از او چهره محبوب و الگوی جسارت و مقاومت در میان مردم ساخته بود. به همین دلیل رژیم اسلامی از ترندهای مختلفی برای فشار آوردن به وی و خانواده اش استفاده کرد، تبعید او و خانواده اش به روستای چور نمونه ای از این فشارها بود که سید باقر هرگز بدان تن در

باقر پیرخضرائیان در روز جمعه ۷ آپریل، در میان غم و اندوه دوستان، بستگان و فرزندانش برای همیشه ما را ترک کرد. سید باقر انسان زحمتکش و مبارزی بود، که از بسو سر کار آمدن رژیم اسلامی علیه آن مبارزه کرد. او از جمله نسلی از انستهای مبارز و انقلابی بود که سنگر مبارزه و مقاومت علیه رژیم اسلامی را با تحمل خطرات زندان و تبعید بنا نهادند. سید باقر از یاران نزدیک ایوب نبوی و حسین

مذهبی، تروریسم و ژورنالیسم نوکر، اینها گوشه ای از نیروهای سیاهی هستند که با این جنگ افسار گسیخته اند. اینها مشخصات واقعی آن به اصطلاح "نظم نوین جهانی" هستند که دارد شکل میگیرد.
منصور حکمت
از نشریه کارگر امروز شماره ۱۰ - بهمن ۱۳۶۹، فوریه ۱۹۹۱ - اصل مقاله به زبان انگلیسی است.

نظامی عراق نمی تواند تا ابد توسط رسانه های غربی سرپوش گذاشته شود. وقتی حقایق برملا شوند، که دارد بتدریج چنین می شود، بشریت شرمسار خواهد شد. این جنگ باید متوقف شود، به دلیل عقب گرد سیاسی، فرهنگی و اخلاقی ای که به کل جهان تحمیل می کند. نشانه های فی الحال در دست اندر خالتگری نظامی، ابرقدرتها، شوپینیسم ملی، نژادپرستی، میهن پرستی، تعصب

این جنگ باید متوقف شود، در درجه اول به دلیل توحشی که به نمایش می گذارد. این جنگ تا هم اکنون هزاران بیگانه را قربانی کرده است. کل ایده بمباران با "نفت جراحی" یک افسانه است. یک کشور به تمامی با بمب کوبیده شده است. مردم از کوچک و بزرگ با بمب و موشک به قتل می رسند و یا از نبود آب و برق و دارو و بهداشت جان می دهند. فجایع این جنگ برای مردم بیگانه و غیر

توسط آمریکا و یا حتی حضور نظامی دراز مدت آمریکا در منطقه قطعاً جنگ حاضر را به ویتنام نومی برای این کشور تبدیل می کند. وضعیتی که به احتمال قوی به شکاف در اتحاد غرب و انزوای آمریکا از اروپای قاره خواهد انجامید. سوای این حالت، موقعیت عراق بعنوان یک کشور نینفوذ در جهان عرب تحکیم خواهد شد.
این جنگ باید متوقف شود

بسیج در خدمت عمل سیاسی ماهیتا ناسیونالیستی، رجعت داده شد. کشمکش اخیر کمک کرده است که حتی در ایران پرونده جناح پان اسلامیستی حزب الله بسته شود. برای خود عراق نفس بقاء، پس از یک مقاومت نظامی آبرومندان، یک پیروزی سیاسی، و در دراز مدت حتی نظامی، محسوب می شود. اشغال عراق

مرگ بر جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

نقطه فریب ... از ص ۱

بالا انداختند. و آنگاه نیز که نیروهای ارتش آمریکا، در شرایط سقوط صدام به تمامی کنج و زوایای منابع و انبارها و زرادخانه های رژیم بعث دسترسی یافتند، اثری از سلاح کشتار جمعی پیدا نشد. با اینحال معلوم شد که نشان دادن جنبه "سیاسی" موضع آمریکا هدفی جز فریب افکار عمومی نداشته است. معلوم شد این ظاهر سازی روح "ضد دیکتاتوری" و عشق دولت آمریکا به "صلح" و بیزاری از سلاح کشتار جمعی جزئی از طرح و نقشه حمله نظامی به عراق بوده است.

این نقطه فریب را در رابطه با جمهوری اسلامی دوباره در برابر جهانیان و مردم ایران تعبیه کرده اند. انگار مشکل، بیم دولت آمریکا و رژیم پرزینت بوش از دستیابی رژیم "توتالیتر" جمهوری اسلامی به بمب اتمی است. و به نظر میرسد که کلیه احزاب طیف ملی مذهبی، چه بقلیای دو خردادی و چه دنبالچه اینها در "اپوزیسیون" با ژورنالیسم نوکر و جیره خوار سیا و پنتاگون دم گرفته است که بله! مشکل ماجراجویی دولت احمدی نژاد و تلاش رژیم اسلامی برای ساختن بمب اتمی است. ظاهراً این نقطه فریب با پافشاری رژیم اسلامی بر از سرگیری غنی سازی اورانیوم چنان جنبه

قدرتمندی داشته است که کل این طیف همراه با سران اپوزیسیون راست پرو غرب را از خود بیخود کرده است.

اما اثرات مخرب این جنبه فریب در ایران تحت حاکمیت رژیم اسلامی و ولایت فقیه شباهتی با باران فریب خورده طیف اپوزیسیون ناسیونالیست در عراق تحت رژیم صدام ندارد. اگر حمله ارتش آمریکا با فلج کردن سلسله اعصاب نظامی و امنیتی رژیم بعث، فقط میدانی برای جولان جنبش عملیات انتحاری باز کرد، در مورد ایران ضربات متمرکز و برق آسای نظامی به رژیم اسلامی، لایه های وسیعی از پایه های شبکه پیچیده و ریشه دار اسلامی را در هیات حزب الله، انصارالله، بسیج، گردانهای اشتهدای، فدائیان رهبر و دوابر متعدد وابسته به مساجد و بیوت آیات عظام به میدان از دم تیغ گذرانن هر جلوه نا رضیاتی از جمهوری اسلامی وارد میکند. جامعه ایران، در خلا قدرت متمرکز و واحد نظامی و امنیتی و سپاهی، به جای تبدیل شدن به میدان تاخت و تاز گروهها و دستجات اسلامی، خود در معرض یکه تازی و شمشیر زنی شبکه ای قرار میگردد که بیش از ۲۷ سال است که دارد چنین دستجات و باندهائی را میپوراند و به اتکا آنها حکومت خود را ادامه داده است.

خیال خام ساقط کردن رژیم اسلامی به کمک و در سایه بمبارانهای فلج کننده آمریکا، کل طیفها و احزاب اپوزیسیون ناسیونالیست را در برابر یک انتخاب تلخ و به همان اندازه فلج کننده قرار میدهد. ایران عزیز، میهن گرامی، تمامیت ارضی نازنین و یکپارچگی خاک پاک آریائیان اهورائی، قیل از هر چیز با بمبارانها و ضربات برق آسا و سریع آمریکا نود میشوند و به هوا میروند. شاهزاده رضا پهلوی که در مرحله تدارک جنگی قبل از دیگران خود را به نقطه فریب رسانده است، همراه با "هیات سیاسی اجرائی" جمهوری خواهان ملی که در بیاتیه دیروز خود ۱۸ آوریل) اعلام کرده اند: "برای جلب اعتماد بین المللی، تعلیق غنی سازی یک ضرورت است!" قبل از هر چیز صورت مساله را از دولت بوش و رایس پذیرفته اند. اینها به نقطه فریبی که خود بخش لاینجزائی از نقشه و پلانفرم حمله نظامی آمریکا به ایران است سقوط کرده و اسیر شده اند. اما همینجاست که تناقض خرد کننده ای که کلیه لایه های راست و چپ این اپوزیسیون ناسیونالیستی را آچمز کرده است گریبان آنان را میگیرد. در اوضاع درهم ریخته پس از خنالت نظامی آمریکا و از دست رفتن پایه ها و بنیانهای ایندولوژیک اپوزیسیون

ناسیونالیست رژیم اسلامی، بخش وسیعی از آنان در تصمیمی از روی جبر روزگار، از موضع توسری خورده و مفلوک ناچار در کنار جمهوری اسلامی قرار خواهند گرفت و بخشی از جناح چپ این ناسیونالیسم که پذیرفته است صورت مساله اتمی شدن جمهوری اسلامی است و در ساده لوحی بر این باور است که گویا حمله نظامی آمریکا میدان را برای انقلاب و تعرض مردم باز میکند، خیلی ساده، و البته با همان روحیه ای که اسلاف این ناسیونالیسم پوپولیستی را در "رزمندگان" و "پیکار" در جریان جنگ ایران و عراق دیدیم، به باسفیسم مطلق و شتت و بحران گرفتار میشوند.

اما از منظر منافع مردم ایران، از منظر مدنیت جامعه ایران که با حمله نظامی آمریکا بشدت در معرض خطر و نابودی قرار میگیرد، از منظر آزادیخواهی و منافع طبقه کارگر، ما حکمتیستها این نقطه فریب و این کمپین تبلیغاتی جنگی را تشخیص دادیم. ما اجازه نمیدهیم که احزاب و جریانات چپ و راست اپوزیسیون ناسیونالیست ایران، جامعه را در برابر تهدید جدی ای که بر فراز آن آویزان شده است به سردرگمی، استیصال و دستپاچگی و پاسیفیسم بکشانند. ما موظفیم که به مردم ایران، به طبقه کارگر ایران، به چپ ایران و به صف آزادیخواهی

جامعه ایران بگوئیم که تنها راه ایجاد یک صف بندی مستقل و متکی به اعمال اراده مردم و تحت کنترل در آوردن محل کار و زیست است. بدون ایجاد سنگر محکمی که تنها نقطه قدرت خود را از نیروی متشکل مردم و اتحاد آنان در محل کار و زندگی میگیرد، بدون ایجاد واحدهای وسیع و سراسری دفاع از خود و برای حفظ مدنیت جامعه در برابر یکه تازی باندها و جریانات اسلامی و بدون یک تلاش جدی برای ساقط کردن سلطه دستجات و باندهای اسلامی بر مقررات زندگی مردم، امید به باتلاقی که آمریکا در بطن حملات غافلگیرانه نظامی به ایران انجام خواهد داد، یک عوامفریبی و شارلاتانیسم آشکار سیاسی است.

به نظر من باید به سلسله مقالاتی که کورش مدرسی تحت عنوان "بحران اتمی یا بحران به بهانه اتمی" نوشته است، رجوع کرد، در مواضع آنرا به نکت خواند و در راستای سیاستهای طرح شده در آنها سریعاً دست به کار سازماتدهی مردم شد. این نوشته که در شماره های کمونیست انتشار یافته است، به صورت جزوه جداگانه، در سایتهای حزب قابل دسترسی است و میتوان آنرا از واحدها و کمیته های حزبی درخواست کرد.

۱۹ آوریل ۲۰۰۶

کمک های مالی به کمیته کردستان حزب

محمد یگانه ۱۰۰ یورو

سعید یگانه ۱۰۰ یورو

مچی از آلمان ۵۰ یورو

علی از آلمان ۵۰ یورو

شریف دهقانی ۱۰۰ کرون سوئد کمک به گارد آزادی

ضمیمه اکتبر ۸۶ منتشر شد!

بحران هسته ای یا

بحران به بهانه هسته ای!

کورش مدرسی

اکتبر روزهای چهارشنبه هر هفته منتشر میشود، اکتبر را بخوانید و

آنها بدست دوستان و آشنایان خود برسانید!

تماس با ما:

دبیر کمیته کردستان:

h_moradbiegi@yahoo.com

Tel:0046762737560

سردبیر:

sharifi_abdollah@yahoo.com

Tel: 00467365226

دستیار سردبیر: اسماعیل ویسی

esmail.waisi@gmail.com

به حزب کمونیست کارگری-حکمتیست بپیوندید!